

۵۰ درصد از مکاتب افغانستان ساختمان ندارد

فاروق وردک وزیر معارف افغانستان اعلام کرد که در حدود ۵۰ درصد از مکاتب این کشور ساختمان ندارد و دانش آموزان مجبور هستند در فضای باز درس بخوانند. او گفت که در حال حاضر ۱۶ هزار و ۶۰۰ مکتب فعال در سرتاسر افغانستان وجود دارد که ۵۰ درصد این مکاتب دارای ساختمان و بقیه در خانه‌های کرایه‌ای، خیمه‌ها و یا در زیر درختان برگزار می‌شوند. وزیر معارف افغانستان که در مراسم استخدام سراسری آموزگاران در کابل صحبت می‌کرد، گفت که از طریق امتحان و رقابت آزاد، ۱۱ هزار آموزگار در ۳۲ ولایت افغانستان استخدام خواهند شد. به گفته‌ی آقای وردک، این امتحان در دو ولایت دایکندی در مرکز و نورستان در شرق کشور برگزار نشده است. در این آزمون ۳۰ هزار نفر از دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها و مراکز تربیت معلم شرکت کردند. کمبود معلم، بخصوص معلم زن و نداشتن فضای مناسب برای تدریس یکی از چالش‌های عمده در افغانستان به حساب می‌آید. آقای وردک گفت که ۵۳ درصد از معلم‌های ولایت کابل زن هستند اما این رقم در کل افغانستان ۳۱ درصد است. او افزود که برای رشد معارف و افزایش تعداد معلمان زن در سایر ولایات، وزارت معارف در نظر دارد تا معلمان زن را همراه با محرم شرعی شان استخدام کند. این معلم‌ها برای سه سال به ولایت‌ها اعزام خواهند شد. نسبت دانش‌آموزان دختر به پسر نیز یکی دیگر از مشکلات در افغانستان است. گزارش‌ها نشان می‌دهد که در سال ۲۰۰۳ از هر ۱۰۰ دانش‌آموز، ۲۱ نفر دختر بوده‌اند، ولی این رقم در سال ۲۰۱۲ به ۲۲ نفر افزایش یافته است. آقای وردک در این باره گفت که دولت افغانستان با هدف اعمال تبعیض مثبت، احداث مکاتب دخترانه و مختلط را در اولویت قرار داده است. او افزود: "آموزش یک مرد باعث با سواد شدن تنها یک فرد می‌شود ولی آموزش یک زن می‌تواند جامعه را تغییر دهد که ما برنامه داریم برای ایجاد تغییر در اجتماع، این تبعیض مثبت را ادامه دهیم."



هشدار پی هشدار

آیا امریکا از افغانستان می‌رود؟

بهرام آموئیایی

صرف نظر از اینکه رئیس‌جمهور کرزی در شرط‌هایش صادق است یا نه، نفس این هشدارها و تاکید بیش از حد بر امضای پیمان امنیتی، اهمیت راهبردی ادامه‌ی حضور نیروهای امریکایی در کشور را بیشتر روشن میکند. این همه هشدار و خط و نشان کشی، این پرسش مهم را مطرح میکند که اگر امریکایی‌ها واقعاً شوق و شور رفتن در سر دارند، چرا اینهمه روی امضای پیمان امنیتی و ماندن در افغانستان تاکید میکنند؟ و یا اینکه اگر میخواهند بمانند، میتوانند بمانند، پس چرا اینهمه دست به دامان رئیس‌جمهور کرزی اند که باید حتماً او این پیمان را امضا کند؟

صفحه ۶

نگاهی به سیاست قومی در افغانستان

آزاد

منازعات چهار دهه‌ی اخیر که آن هم زیر تاثیر جو بین‌المللی و منطقوی تا کنون ادامه دارد، سبب گردید تا در بستر آن پیکار و مبارزات گروه‌های قومی از یکنوع انسجام و هماهنگی سیاسی بیشتر برخوردار گردد. اگر در شهر کابل به تصاویر و چهره‌های سیاسی که در پیکارهای انتخاباتی برای رسیدن به چوکی ریاست جمهوری توجه کنیم، هر کدام در بستر ساختار قومی و جغرافیای اتنیکی برایشان به تکاپوی جلب آرا مصروف اند. این موضوع که چرا چهره‌های عرصه‌ی سیاست با استفاده از روابط قومی و نژادی به جمع آوری نیرو می‌پردازند، بی‌توجهی کارگزاران عرصه‌ی سیاسی و بر سر اقتدار در جریان قرن ۱۹ و ۲۰ به بسیاری از اقوام و ملیت‌ها یکنوع پیشینه‌ی تاریخی برای اینکه اگر به این موضوع توجه نمایند، فراموش خواهند شد، به آن رویکرد وجهه‌ی باجاذبه داده است. تمامیت خواهی قومی و سیاسی بویژه در عرصه‌ی توزیع قدرت سیاسی در این سرزمین پی‌آمد قابل توجه را به بار آورده که تبارز عمده آن در بی‌ثباتی سیاسی، بحران مزمن ...

بعد از جنگ اول جهانی و تاثیر آتش تیرگاوریلوپرنسپ در شکل‌گیری جغرافیای قومی اروپا، تحقیق پیرامون مسایل قومی و نژادی در جهان، موضوع بررسی روی طبقات اجتماعی و چگونگی امرار معیشت را بخشاً متأثر ساخت. اما در جوامع چندین قومی، بویژه در افغانستان، چگونگی وضعیت فیزیکی انسانها و در آن میان ساختار فیزیکی صورت و گفتار انسانهای این سرزمین، همواره موضوع قابل توجه برای بازیگران عرصه‌ی سیاست در این جغرافیا بوده است. این موضوع نه تنها در جریان قرن ۱۸ مورد توجه سیاستگران ساختار قبیله‌ی و عشیره‌ی قرار داشت، بلکه در جریان قرن ۱۹ و ۲۰ هم، گویا سیاستگران مدرن که از یکنوع پان‌اسلامیزم و چپ‌انقلابی و گرایش‌های ناسیونالیسم قومی، زبانی، سمتی، فرهنگی و ... حمایت میکردند، برای ایجاد جاذبه و جلب نیرو از آن گرایش‌ها بهره برده اند. بدون شک میتوان ادعا کرد که در این مورد تاثیر جنبش‌های سیاسی قوم‌گرا و سیاست‌های مغرضانه‌ی برونی هم در تشدید این منازعه اندک نبوده است.

عبدالحق آزاد

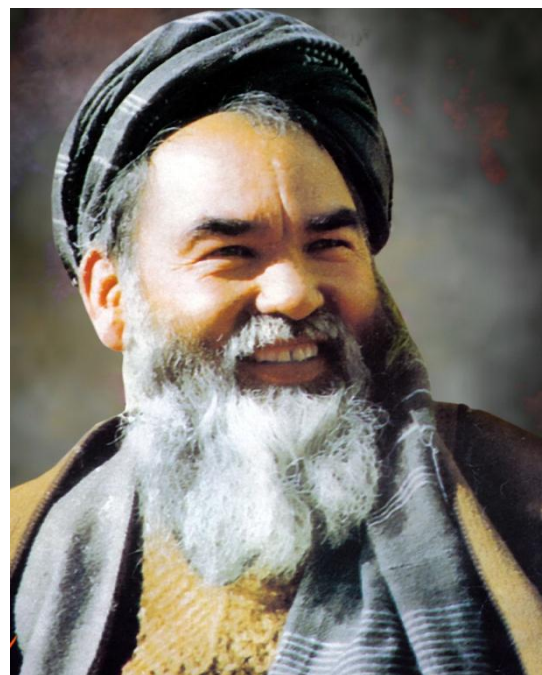
بررسی شتاب زده از جنبش تجددخواهی در افغانستان

(از نیمه‌ی دوم قرن ۱۹ تا امروز)

نقش گروه‌های قومی در مخالفت با

رژیم کودتا

بخش هفتم



بابه مزاری خود داستان را این گونه شرح می‌دهد: در آنجا با آن وضعیتی که در چهارکنت پیش آمد ... و پانزده نفر از سمت شمال به عنوان نماینده در شورای اتفاق رفتیم... وقتی در نزدیک ورس رسیدیم، این‌ها دیدبان گذاشته بودند، در بندی که فاصله بین خود بازار ورس و راهی که می‌آمد... آنجا رقتیم بلافاصله یک مرمی زد. آنها خبر شدند و در حال آماده باش شدند. چند مرمی فیر کردند، خود آقای بهشتی و اعضای شورا نیامده بودند. شاروال منطقه به استقبال آمده بود. ما که چند ماهی بود که از ایران رفته بودیم با این خصلت‌های حکومت‌های قبل از نگاه ذهنی مخالف بودیم که تشریفات و تیراندازی شود. با آن وضعیتی که مردم یک مرمی را یکصد و پنجاه افغانی می‌خریدند، با این تشکیلات خیلی ناراحت شدیم. ما را در یک مسافر خانه و هتل بردند، چای خوردیم یک دو ساعت گذشت، نماز خواندیم از اعضای شورا کسی نیامد... ما پانزده سوار از سمت شمال آمده ایم، پانزده روز مسافرت کردیم، ولی از اعضای شورا کسی نیامده بود.

صفحه ۷

صفحه ۷

گونه‌شناسی رای دهندگان افغانی



که..... بهرام آمونیايي

جامعه‌ی افغانستان مثل هر جامعه‌ی دیگر یک‌دست و متجانس نیست؛ اما این ناهمگونی از خاستگاه‌ها و سرچشمه‌هایی برخوردار است که جوامع صد درصد سرمایه‌داری ندارند و یا از آن گذشته اند. افغانستان کنونی که سیزده سال است دموکراسی را در رسمیات پذیرا شده، هنوز زود است که مدعی شد، رویکردهای قبیله‌یی، قومی و سنتزده را از یاد برده و مدرنیته‌ی سرمایه‌داری را در خود نهادینه کرده است. آرایش‌های انتخاباتی در کشور و سمت و سوگیری‌های سیاسی-قومی این ادعا را به روشنی ثابت میکند. تمام تلاش نامزدان ریاست جمهوری اینست که فلان رهبر قومی را که به "بانک رای" معروف شده، به تیم خود جلب کنند. زیرا رای این رهبر قومی با رای یک شهروند عادی برابر نیست، بلکه نماینده‌ی صدها تن از باشندگان کشوری

خود از ساختارهای قومی بهره گرفته اند و سعی کرده اند با این رویکرد به شکار رای دهندگان بروند. رای دهندگان قومی هم نه تنها که مخالف این کار نیستند، بلکه تلاش دارند نامزدانی را پیدا کنند که معیارهای قومی را بیشتر رعایت کرده و بتوانند از ارزشها و نمیدانم فلان و بهمان قوم آنان دفاع کنند. از این نظر، انتخابات در افغانستان یکی از روندهایی است که مساله‌ی قومی را بیشتر مطرح میکند و قوم‌گرایان را هم فعالتر.

بنابر این، بخشی از شهروندان افغانستان با شور و انگیزه‌ی قومی در انتخابات سهم می‌گیرند؛ فرقی نمی‌کند که نامزد مورد نظرشان چه برنامه‌یی برای حل چالش‌های حاد کنونی دارد، به بیان دیگر، ایده‌ی مطلق تصمیم‌گیری این دسته از شهروندان افغانستان، هویت قومی است و هیچ تلاشی هم در حال حاضر نمیتواند مانع آنان شود.

۲- سنت‌گرایان

این دسته از شهروندان افغانستان که به باورهای سنتی و دینی بیشتر پایبند اند، افرادی را نماینده‌ی واقعی رای خود میدانند که از باورهای سنتی و مذهبی آنان پشتیبانی کنند. به باور این عده از شهروندان کشور، اگر آموزه‌های دینی در افغانستان به درستی عملی شود، چالش‌ها و دشواری‌های کنونی برطرف خواهد شد؛ زیرا به اعتقاد آنان، بحرانی که افغانستانی‌ها امروز با آن دست و پنجه نرم میکنند، ناشی از فاصله‌گیری‌های سیاست‌گرایان افغانی از اصول و آموزه‌های اسلام است. پس، تنها نامزدی میتواند رای این دسته از شهروندان افغانستان را به دست آورد که دغدغی اصلی‌اش تطبیق بی‌کم و کسر شریعت اسلام در کشور باشد. این جمع از شهروندان افغانستانی هم غیر از آموزه‌های اسلامی به مسایل دیگر اهمیتی قابل نیستند.

۳- برنامه‌گرایان

این جمع که بیشتر نسل تحصیل کرده و جوان را در بر میگیرد، علاقمندی چندانی به قوم‌گرایی و رویکردهای سنتی و دینی ندارند؛ زیرا از جنگ‌های قومی، تنظیمی و گروهی خسته و سرخورده شده اند. این شهروندان به نامزدانی رای میدهند که فکر میکنند برنامه‌ی راهگشا و کارسازی برای برون‌رفت از بن‌بست کنونی دارند. رای دهندگان برنامه‌گرا، تمامیت‌خواه نیستند و از میان نامزدان ریاست جمهوری کنونی که هیچ کدامشان برنامه‌محور نیستند، نامزدانی را انتخاب میکنند که خمیرمایه‌ی قومی و دینی شان کمتر باشد و میل برنامه‌گرایی آنها بیشتر.

به هر حال، انتخابات ریاست جمهوری پیش‌رو اگر به دور از تقلب برگزار شود، دست‌کم این حقیقت را ثابت خواهد کرد که میزان محبوبیت کدام یکی از این گزینه‌ها زیاد است: قوم‌گرایی، سنت‌گرایی و یا برنامه‌گرایی.

دموکراسی را به چالش گرفته و رای دهندگان را به چهارچوب‌های غیردموکراتیک تصمیم‌گیری و انتخاب محدود میکند. رای‌دهنده‌ی مذهبی-سنتی مکلف است که به نامزد مذهبی-سنتی رای دهد، ورنه مسوولیت اسلامی‌اش را نمی‌تواند ادا کند و به باور خودش، پیش خدا شرمسار خواهد بود. دین او را محدود به گزینش محدود کرده است.

با اینهمه، شهروندانی هم هستند که دل در گرو قبیله، قوم و دین ندارند و جهان‌بینی شان فراتر از

تمام تلاش نامزدان ریاست جمهوری اینست که فلان رهبر قومی را که به "بانک رای" معروف شده، به تیم خود جلب کنند. زیرا رای این رهبر قومی با رای یک شهروند عادی برابر نیست، بلکه نماینده‌ی صدها تن از باشندگان کشوری است که هنوز جای فردگرایی در دموکراسی نیم‌بندش فالی است. اینها بسیاری از باشندگان کشور به جای تصمیم‌گیری فردی که یکی از ویژگی‌های جامعه‌ی مدرن سرمایه‌داری است، چشم به راه موضع‌گیری رهبر قومی خود اند که از کدام نامزد در انتخابات ریاست جمهوری اعلام پشتیبانی میکند؛ یکی از دلایلی که دموکراسی کنونی را نیم‌بند کرده است. از سوی دیگر، تعصب دینی و سنتی که سالهاست در کنار سایر عوامل دیگر، نقش زیادی در بران‌زایی در کشور داشته است، دموکراسی را به چالش گرفته و رای دهندگان را به چهارچوب‌های غیردموکراتیک تصمیم‌گیری و انتخاب محدود میکند.

آنهایی است که تعصب قومی و دینی آنان را محدود به گزینه‌های از پیش تعیین شده کرده است. نگاه آنان به قضایا عقلانی و فردی است و تصمیم‌گیری‌هایشان هم برنامه‌محور و ارزشی. یعنی در افغانستان سه دسته رای‌دهنده وجود دارد: قوم‌گرایان، سنت‌گرایان و برنامه‌گرایان.

۱- قوم‌گرایان

قوم‌گرایی در افغانستان در گذشته منجر به تنش‌های گرم میشد، اما حالا در رقابت‌های سرد حضور نیرومند دارد. اگر نگاهی به صف‌آرایی‌های انتخاباتی کنونی کنیم، به روشنی دیده میشود که نامزدان ریاست جمهوری همه در ترکیب تیمی

است که هنوز جای فردگرایی در دموکراسی نیم‌بندش خالی است. اینجا بسیاری از باشندگان کشور به جای تصمیم‌گیری فردی که یکی از ویژگی‌های جامعه‌ی مدرن سرمایه‌داری است، چشم به راه موضع‌گیری رهبر قومی خود اند که از کدام نامزد در انتخابات ریاست جمهوری اعلام پشتیبانی میکند؛ یکی از دلایلی که دموکراسی کنونی را نیم‌بند کرده است.

از سوی دیگر، تعصب دینی و سنتی که سالهاست در کنار سایر عوامل دیگر، نقش زیادی در بران‌زایی در کشور داشته است،

گپ مردم



شکندگی کارزارهای انتخاباتی

با گذشت هر روز بازار کارزارهای انتخاباتی نامزدان ریاست جمهوری گرم‌تر میشود؛ کارزارهایی که بیشتر بر بده و بستان‌ها و چانه‌زنی‌ها میان برخی نامزدان ریاست جمهوری، نامزدان و رهبران قومی متمرکز است. این چانه‌زنی‌ها به حدی جدی و حساس شده که حتا برخی نامزدان ریاست جمهوری و معاونان شان نمیدانند که چه بر سر تیم شان خواهد آمد، و آیا رئیس جمهور کرسی به عنوان بازیگر اصلی در انتخابات به آنان سهمی خواهد داد یا نه؟ اما هنوز هم صف‌بندی‌های جدیدی که همه منتظر آن اند، از راه نرسیده است؛ صف‌بندی‌هایی که آینده‌ی رقابت‌های انتخاباتی را روشن‌تر میکند و به این ترتیب آینده‌ی سیاسی افغانستان را هم دقیق‌تر پیش‌بینی خواهد کرد.

گمانه‌زنی‌ها و پیش‌بینی‌ها در مورد گفتگوها میان برخی نامزدان ریاست جمهوری و نشست‌ها میان شماری از نامزدان و چهره‌های قومی-جهادی این روزها در شبکه‌های اجتماعی بازتاب زیادی دارد؛ اما هیچ کدام از این گمانه‌زنی‌ها هنوز واقعی نشده و همچنان در پرده‌ی ابهام است. یکی از دلایلی هم که این روزها بازار شایعه‌پراگنی‌ها را گرم کرده، روشن نشدن سمت و سوگیری‌های جدید کارزارهای انتخاباتی نامزدان ریاست جمهوری است. دلیلی هم که این صف‌گیری‌های جدید را به تعویق انداخته است، اختلاف‌نظرها روی بده و بستن‌های سیاسی است. در کشوری که دموکراسی به درستی نهادینه شده باشد (وجود احزاب سیاسی فراقومی و قدرتمند یکی از شاخصه‌های آن است)، امتیازگیری‌ها و امتیازدهی‌ها رنگ و رخ فراقومی دارد. اما در افغانستان که دموکراسی هنوز راه درازی برای نهادمند شدن دارد، بده و بستن‌های سیاسی بر محور رهبران قومی می‌چرخد؛ رهبرانی که همواره منافع شخصی و گروهی خود را بر منافع قومی که ادعای نمایندگی آنرا میکنند، ترجیح داده اند. از این نظر، هر نامزدی که بیشترین امتیاز را به فلان رهبر قومی داد، پشتیبانی او را از خود میکند. به این دلیل است که ائتلاف‌سازی‌های انتخاباتی شکنده میشود و رهبر قومی‌یی که تا دیروز برای پیروزی فلان نامزد ریاست جمهوری در انتخابات عرق جبین می‌ریخت، امروز از نامزد رقیب او اعلام پشتیبانی میکند؛ فردا شاید بازی رنگ دیگری به خود بگیرد. کارزارهای انتخاباتی کنونی به این نگرانی بیشتر دامن زده است.

صاحب امتیاز

مرکز مطالعات صلح و توسعه

مدیر مسوول

عبدالخالق آزاد

شماره‌ی تماس: ۰۷۷۲۴۰۵۴۳۸

سرمدیر

بهرام آذری آمونیايي

شماره‌ی تماس: ۰۷۰۰۷۵۷۸۸۲

ایمیل: amoniaee@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

- "صدای مردم"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند.
- تنها "گپ مردم" بازتاب دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسوولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن میباشد.
- اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

پست الکترونیک صدای مردم: sadaaym@gmail.com

فیس‌بوک صدای مردم: https://www.facebook.com/sadaaym

به بهانه‌ی گذار مسالمت‌آمیز قدرت در کشور

افغانستان در یک نگاه



اسلامی که با تصور رسالت الهی خود در نهایت هدف آن هدایت و اسلامیزه کردن جامعه بشری به نوعی که خودشان میخواست بود، با قراردادن این سرزمین به مثابه‌ی سکوی عملیات و آموزش تروریسم بین‌المللی سرانجام به تطبیق آن در حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پرداخت.

اساسات نظام نوین بعد از کنفرانس بن اول، در یک جبهه‌ی ائتلافی با دسته‌های سرهمبندی گردید که با بی‌باوری اعتقادی به نظام سازی مدرن، تفکر عمده‌ی آنان را انحصار قدرت تشکیل میداد.

ایجاد ادارات ملکی و نظامی که در مجموع افراد رده بالای آن از فیلتر تنظیم‌های ائتلافی می‌گذشت، در نتیجه منجر به ایجاد یک نظام سیاسی نهایت ضعیف، متفرق و آلوده به فساد گردید که بخشاً به گونه‌ی نیابتی از قدرت‌های منطقوی در نظام عمل می‌نمودند.

پذیرش اقتصاد بازار آزاد بدون آسیب شناسی دقیق از آن زیر پوشش مدیریت فاسد و غیر کارای دولتی سرانجام با وجود کمک‌های سیل‌آسای جامعه‌ی جهانی، اکنون این کشور را زمین گیر نموده است.

در کنار آن تعریف نادرست از ساختار فرهنگی و برنامه‌ی حراست از آن، اکنون کشور را در یک حالت عمیق بحران فرهنگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ارزش‌های هویتی دچار کرده است.

عملکرد غیرمسئولانه‌ی نظام بویژه در مورد صلح و مصالحه‌ی عادلانه در کشور و عدم راهکار مهم برای حل بحران امنیت که دغدغه‌ی عمده‌ی جامعه ما را تشکیل میدهد، سبب گردیده تا این وضعیت بار دیگر به طرف دورنمای ناروشن حرکت نماید. اما اکنون که مردم کشور شاهد روند گذار مسالمت‌آمیز قدرت بعد از چند سده هستند، توقع می‌رود که این پروسه، قانونمند و با شفافیت تمام عملی گردد.

تهی‌دست می‌ساخت، ابزار جدید را از آنسو سازماندهی و زیر عنوان تحریک طالبان، خلقی‌های حزب وطن، جمعیت وسیع از طالبان مدارس، کوچ‌روان قبایل، افراطیون عرب و آسیای میانه و افریقا، چیچینی‌ها، قفقازی‌ها، چینیایی‌ها و اعضای شبکه‌ی جهانی القاعده را سازمان دهی و بعد از آموزش، تمویل، تجهیز و

با کمونیزم از ماورای خطوط سرحدی در تقابل با آن سازمان یافت. وقوع کودتای نظامی به نفع غرب در پاکستان و انقلاب اسلامی در ایران پایه‌های سیاسی اعتقادی غرب را به نفع اسلام سیاسی در منطقه تحکیم داد و جنبش خودجوش سیاسی را که از کران تا کران کشور بر ضد کودتاچیان و اشغال کشور صورت گرفته بود، از صحنه خارج و اسلام سیاسی را در مبارزه با آن جانشین ساخت. انگیزه‌ی دینی که مبتنی بر داعیه‌ی کشورهای همسایه و بر ضد تفرقه و نزاع قومی داخل آن کشورها سامان دهی شده بود، سازمان‌های مخوف استخباراتی را در ماورای مرزهای کشور با حمایت غرب سازمان داد.

پروژه‌ی سقوط اتحاد شوروی که داعیه‌ی آرمانی و استراتژیک غرب را تشکیل میداد، تنظیم‌های جهادی را مورد بی‌مهری قرار داده و سازمان‌های

پذیرش اقتصاد بازار آزاد بدون آسیب شناسی دقیق از آن زیر پوشش مدیریت فاسد و غیر کارای دولتی سرانجام با وجود کمک‌های سیل‌آسای جامعه‌ی جهانی، اکنون این کشور را زمین گیر نموده است. در کنار آن تعریف نادرست از ساختار فرهنگی و برنامه‌ی حراست از آن، اکنون کشور را در یک حالت عمیق بحران فرهنگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ارزش‌های هویتی دچار کرده است.

عملکرد غیرمسئولانه‌ی نظام بویژه در مورد صلح و مصالحه‌ی عادلانه در کشور و عدم راهکار مهم برای حل بحران امنیت که دغدغه‌ی عمده‌ی جامعه ما را تشکیل میدهد، سبب گردیده تا این وضعیت بار دیگر به طرف دورنمای ناروشن حرکت نماید.

گسیل آن در ۱۹۹۴ کابل را تسخیر و با قساوت تمام در شمال کابل، هزاره جات و آنسوی هندوکش و در و جب و جب خاک این سرزمین از خود یادنامه‌های ننگین ثبت تاریخ سیاسی کشور نمودند. از آن به بعد، دیگر داعیه‌ی بر حق مردم در مورد حق تعیین سرنوشت، توزیع عادلانه قدرت دولتی و ثروت ملی که با خشونت نظامی قساوت و بی‌رحمی بی‌نظیر مواجه شده بود، دقیق یک قرن بعد تجدید ساختار گردید.

امارت اسلامی که با داعیه‌ی حکومت جهانی اسلامی خواب سیادت از آبنای جبل الطارق تا صحرای گوبی و از بخارا تا استرالیا را میدید، در مبارزه با تمام موازین و قوانین بشری چهره‌ی تاریکی در تاریخ از خود به جا گذاشت. امارات

استخباراتی منطقوی را به تشویق تعقیب آن داعیه واداشت.

بقایای رژیم کودتا که در روزهای فرجام به تشدید بحران مساله‌ی ملی در درون درگیر و در تطبیق طرح دولت ائتلافی سازمان ملل ناکام و در مرکز زمین‌گیر شده بود، در تقابل با قدرت سیاسی بی‌حریف کابل را در ۸ ثور ۱۳۷۱ از دست داد. نظام بی‌رقیب ایدیولوژیک که مدافعان آن در انتخاب میان جمهوریت، خلافت و امارت اسلامی از یکطرف و در مبارزه برای انحصار قدرت از سوی دیگر به تفرقه‌ی درونی دچار شده بود، کشور را به فاجعه‌ی بی‌نظیر و نابخشودنی جنگ خانمانسوز داخلی مواجه ساخت. رقابت میان حریفان منطقوی بر سر این خوان یغما که در نهایت همسایه‌ی جنوبی را

این کشور کثیرالملیت و چندفرهنگی با پیشینه‌ی تاریخی پر فرود و فراز که امروز تروریسم، جنگ، قاچاق مواد مخدر، حکومت داری ضعیف و فساد اداری، فقر و آواره‌گی آنرا پراوازه ساخته، میهن ما افغانستان است. اگر از دوره‌های کهن تاریخی آن بگذریم، جغرافیای سیاسی این سرزمین، در اخیر قرن ۱۹ و بعد از تفاهم در ختم بازی بزرگ به مثابه‌ی صفحه حایل میان دو امپراتوری آن عصر، علامه‌گذاری گردید. اساس قدرت دولتی در جریان نیمه‌ی اول قرن ۱۸، با تشریفات ساده‌ی قبیلوی و به گونه‌ی مسالمت‌آمیز در قندهار پایه‌گذاری شد اما با اتخاذ سیاست توسعه طلبی و تهاجم بر همسایه‌ها بویژه پس از انتقال در کابل بعد از زمان اندک، این خطه را مدت یک و نیم قرن آوردگاه تصادم نظامی میان اعیان قبایل در داخل و تهاجم در خارج با همسایگان ساخت. تداوم آن نزاع خونین سرانجام رد پای استعمارگران را از آن سوی ابحار نامورای جیحون کشاند و علاوه بر ایجاد شکاف و بی‌اعتمادی با همسایگان، در داخل نیز بویژه در مورد مسایل ملی هر نوع مطالبات عادلانه و انسانی ملیت‌های غیر حاکم را با زور نظامی در مجادله مستمر قرار داد. تا آنکه بعد از ایجاد زمینه‌های مناسب داخلی و بین‌المللی (در روسیه، ایران، ترکیه و هندوستان) حصول استقلال زودگذر سیاسی که به زودی به وسیله‌ی دسته‌های نامنظم شورشی ساقط و پی‌آمد آن استبداد سیاه دودمانی را بار دیگر جاگزین این مرز و بوم ساخت. این دودمان با وجود تقابل با ترور، جو لزان سیاسی حاکم آن زمان را برای حدود نیم قرن دیگر حفظ و تداوم داد.

در جریان نیم قرن تجارب تلخ و رنج آور حکومت مطلقه و استبدادی، نرمش زودگذر دوره‌ی هفت شورا، تشدید موضوع پشتونستان، حکومت نیم‌بند شاهی مشروطه، سرانجام دربار را که به تفرقه‌ی درونی درگیر شده بود، بنا به اتکا در عرصات مختلف به اقتصاد دولتی اتحاد شوروی به نفع آن قدرت و کودتای درون خانوادگی ۱۳۵۲ دچار و سرانجام به انقراض سلطنت در ۷ ثور ۱۳۵۷ انجامید. کودتا که از جانب غرب به عنوان تحقق رویای دیرین تزاران در دسترسی به آبهای گرم بحر هند و منابع نفت خاور میانه تلقی میگردید، با عکس‌العمل جدی غرب مواجه و با استفاده از اعتقادات و باورهای سنتی مردم این سرزمین، جریانات مختلف سیاسی مذهبی زیر عنوان گویا مبارزه

در اوکراین چه میگذرد؟

تحلیل مختصری در مورد وقایع اخیر

در اوکراین

پیش درآمد

نقطه آغاز اعتراضات اخیر کشور اوکراین به ماه نوامبر ۲۰۱۳ برمیگردد، به زمانی که این کشور جهت برون رفت از بحران عمیق اقتصادی موجود، بسته پیشنهادی مشترک بانک جهانی و اتحادیه اروپا را رد کرده و در عوض پیشنهاد کمک مالی همسایه قدرتمند خود یعنی روسیه را پذیرفت. این اقدام زمینه مساعدی را فراهم نموده و ظرف مدت کوتاهی دهها هزار نفر از مردم ناراضی اوکراین را به خیابانها روانه کرد. مجموعه معترضین با خواسته‌های مختلف در شهر کیف پایتخت این کشور سنگربندی کرده و با سرعت تمام بخشی از اماکن و ادارات دولتی را هم تسخیر کردند. از آغاز ناآرامیها در اوکراین بیش از سه ماه میگذرد. مجموعه این اعتراضات تا این لحظه، کشته شدن دهها تن، دستگیری صدها نفر و تخریب بخشی از اماکن دولتی که توسط معترضین اشغال شده بود، را به همراه داشته است. طبق آخرین خبرهای واصله، ویکتور یانوکویچ رئیس جمهور وقت، از سمت خود خلع شده و دولت موقتی زمام امور در این کشور را بدست گرفته است. ناآرامیهای کشور اوکراین در عرصه‌ی بین المللی، مخصوصاً از طرف جهان غرب عکس‌العملها و اظهار نظرهای مختلف و گاه تهدیدآمیزی را بدنبال داشته است. سفر اخیر دو مقام بلند پایه اتحادیه اروپا (کاترین اشتون) و امریکا (ویکتوریا نولاند) به اوکراین و دیدار و گفتگوی این شخصیت‌های سیاسی با نمایندگان معترضین اوکراینی را می‌توان از این منظر ارزیابی کرد. در همین رابطه برخی از کشورهای اروپایی (بطور مشخص لهستان و فرانسه) پا را فراتر نهاده و دولت کنونی اوکراین را تهدید به تحریم کرده اند. از طرف دیگر، روسیه کشورهای غربی را به دخالت در امور داخلی اوکراین و دامن زدن به تنش در این کشور متهم کرده است. مجموعه نکات فوق، بخوبی نشان میدهند که بطور مشخص، کشورهای امریکا، اتحادیه اروپا و روسیه با دقت تمام سیر تغییر و تحولات کشور اوکراین را تعقیب میکنند. این مقدمه کوتاه سه سوال مهم را پیش روی ما قرار میدهد. آیا در اوکراین امروز، ما شاهد بروز یک انقلاب به معنای واقعی کلمه هستیم؟ بجز مردم معترض اوکراین، آیا بازیگران دیگری در ابعاد منطقه‌ای و جهانی در اعتراضات این کشور نقشی ایفا میکنند یا خیر؟ و در نهایت، بررسی اوضاع بحرانی کنونی اوکراین چه درس یا درس‌هایی میتواند برای ما به‌همراه داشته باشد؟

۱- آیا در اوکراین امروز، ما شاهد بروز یک انقلاب به معنای واقعی کلمه هستیم؟

جهت پاسخ گویی به سوال فوق ما به اطلاعات لازم و مکفی نسبت به دو موضوع مهم نیازمندیم. نکته اول اینکه یک تعریف جامع و تقریباً عامه پسند از ترم انقلاب داشته باشیم. نکته دوم اینکه یک ارزیابی نسبی و بیطرفانه در مورد اهداف و کلاً ماهیت جنبش اعتراضی کنونی در اوکراین داشته باشیم. با در دست داشتن اطلاعات لازم در مورد این دو موضوع و انجام یک مقایسه نسبی و تطبیقی بین آنها، تا اندازه‌ای میتوانیم جواب مناسبی برای سوال این بخش از مقاله داشته باشیم.

۱-۱- تعریف مختصری از ترم انقلاب:

در مورد ترم انقلاب تعاریف بیشمار و مختلفی ارائه شده است. با توجه به اینکه بحث اصلی ما در این مقاله ارزیابی ترم انقلاب نیست و با توجه به محدودیت ابعاد این مقاله، میتوانیم به دور از دگماتیسم و بازی با لغات، یک تعریف کلی و تقریباً عامه پسند از ترم انقلاب را به عنوان مبنای بحث بپذیریم؛ تعریف کلی و عامه پسندی که تا اندازه‌ای بتواند از شور و هیجان طرفداران متعصب برخی مکاتب فکری که این مقاله را مطالعه میکنند، کاسته و تم اصلی این مقاله را در مراحل بعدی (کامنت‌ها) به انحراف نکشاند. بصورت خلاصه، یک انقلاب به معنای واقعی کلمه یعنی، مجموعه تغییرات بنیادین و اساسی در کلیه زیرساخت‌های

پیداست، دو خواسته اول و دوم معترضین، خواسته‌هایی آنچنان غیردمکراتیک و غیرمترقی به نظر نمی‌رسند. این نکته که بخشی از مردم یک کشور خواهان این نباشند که تحت هژمونی کشور قدرتمند دیگری قرار بگیرند یا اینکه خواهان بهبود ساختارهای دمکراتیک در کشورشان باشند، یا اینکه مخالف رشوه خواری باشند، همه و همه، صرف‌نظر از اینکه با چه نگرش فکری حوادث کنونی اوکراین را ارزیابی کنیم، میتوانند خواسته‌هایی عموماً دمکراتیک و مترقی ارزیابی شوند. اما آیا به صرف ظاهر مترقی و دمکراتیک بودن این دو خواسته، ما میتوانیم این برداشت را داشته باشیم که جنبش اعتراضی کنونی این کشور در راستای یک تغییر و دگرگونی بنیادین یا یک انقلاب حرکت می‌کند؟ و آیا جنبش اعتراضی کنونی میتواند دستاورد یا دستاوردهای مثبتی برای بخش اکثریت مردم کشور اوکراین به‌همراه داشته باشد؟

اگرچه که در مثبت بودن دو خواسته فوق حداقل در ظاهر امر، جای هیچگونه شک و تردیدی نیست، اما در مورد پاسخ مثبت به سوالات فوق باید به میزان زیادی "دست به عصا" حرکت کنیم. چرا که صرف وجود مولفه‌هایی مانند خواسته‌های زیبا و عامه پسند یا حضور دهها هزار نفری یا میلیونی مردم در یک جنبش اعتراضی، به تنهایی نمیتواند دال بر حقانیت یا مترقی بودن یک جنبش اعتراضی باشند. تاریخ مکتوب جوامع بشری مملو از نمونه‌های بیشمار است که صحت این گفته را تایید میکنند. بعنوان نمونه، میلیونها نفر از مردم آلمان با فراخوان‌های کاملاً ارتجاعی حکومت فاشیستی هیتلر روانه خیابانها می‌شدند. یا میلیونها نفر از مردم ایران به گفته‌های ظاهراً زیبایی خمینی در فرانسه اعتماد کرده و با فراخوان‌های وی در اعتراضات قیام سال ۵۷ شرکت میکردند. یا در نظر گرفتن این نکته و با نگاهی گذرا به وقایع اخیر کشور اوکراین به نکات سوال برانگیز مختلفی روبرو می‌شویم که تا اندازه زیادی قابل تعمق میباشند. نکات سوال برانگیزی که تا اندازه زیادی میزان خوشبینی ما نسبت به آینده این جنبش اعتراضی را کاهش خواهند داد. اولین سوال مهم این است که چرا با وجود گذشت سه ماه از آغاز ناآرامیها در اوکراین، این جنبش اعتراضی در محدوده جغرافیایی فقط پایتخت این کشور یعنی تنها شهر کیف محدود باقی مانده است؟ چرا دامنه این اعتراضات به شهرهای بزرگ دیگر اوکراین کشیده نشده

نکته مهم دیگری که باید برای ما سوال برانگیز باشد، عدم حضور یا اعلام همبستگی سندیکها و اتحادیه‌های کارگری یا کارمندی(چه سرخ، چه زرد) یا انجمن‌های دانشجویی کشور اوکراین در این جنبش اعتراضی می‌باشد. در هیپیک از کلیپ‌های ویدیویی یا افبای که از این اعتراضات می‌بینیم، هیچگونه دسته یا گروه متشکل و سازماندهی شده‌ای، به عنوان مثال از انجمن‌های حمایت از حق و حقوق زنان یا دانشجویان اعتصاب کرده اند و با فواسته‌های مشخص فود در این جنبش شرکت کرده اند، متا در همان شهر کیف، نمی‌بینیم. این نکته که بفش از طبقات یا اقشار یک جامعه به این درک ابتدایی رسیده اند که جهت دستیابی به حقوق و خواسته‌های مشترک، باید فود را در قالب یک قالب یک طرف مناسب به اسم یک اتحادیه، یا یک سندیکا یا و به صورت متمد در راستای تمقق فواسته‌های فود به مبارزه ادامه دهند، نشانه داشتن بلوغ فکری و آگاهی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن بخش از مردم آن جامعه می‌باشد.

است؟ کشور اوکراین با جمعیتی بالغ بر ۴۵ میلیون نفر شهرهای پر جمعیت دیگری دارد که هر یک، بخشهایی از مراکز مهم آموزشی، صنعتی و شغلی این کشور را در خود جای داده اند. در همین زمینه به عنوان مثال از شهری مانند خارکیف با جمعیتی بالغ بر ۵۱ میلیون نفر، یا شهرهای دیگری مانند دنیپرو پتروفسک یا دونتسک یا اودسا هر یک با جمعیتی بیش از ۱ میلیون نفر میتوان نام برد. هر یک از شهرهای فوق انبوه فراوانی از اقشار و طبقات مختلف (مجموعه مشترکی از دانشجویان کارمندان، کارگران و یا طبقات متوسط) را در خود جای داده اند. یک چنین نقیصه‌ای از چند جهت میتواند سوال برانگیز باشد. آیا خواسته‌های فوق، خواسته‌های اکثریت مردم اوکراین هستند؟ اگر جواب این سوال را منفی قلمداد کنیم، پس به این نتیجه میرسیم که معترضین کنونی اوکراین نمایندگان بخش اکثریت مردم کشور نیستند. در جهت عکس، اگر جواب این سوال را مثبت قلمداد کنیم، با سوال دیگری روبرو می‌شویم و آن این است که چرا مردم شهرهای دیگر کشور، ظرف این مدت سه ماه به این اعتراضات نپیوسته اند؟

در جواب این سوال دو دلیل کلی میتواند قانع کننده باشد. دلیل اول اینکه استبداد و سرکوب شدید رژیم کنونی مانع از شکل گیری اعتراضات مردم در شهرهای دیگر شده است. اگرچه که حکومت فعلی اوکراین آنچنان ساختارهای ۱۰۰ درصد دمکراتیکی ندارد، اما با توجه به دو مشخصه آزادی احزاب و جمهوری بودن مدل حکومتی این کشور می‌توان گفت که یک چنین دلیلی آنچنان منطقی و قانع کننده به نظر نمیرسد. دلیل دومی که می‌توان در مورد عدم پیوستن مردم دیگر نقاط کشور به این جنبش اعتراضی مطرح نمود این است که جامعه روشنفکری کشور اوکراین به دلایل گوناگون از سازماندهی و متشکل کردن مردم دیگر نقاط کشور عاجز بوده است. در یک چنین حالتی، احتمال به انحراف کشیده شدن این جنبش اعتراضی توسط فرصت طلبان داخلی یا خارجی امری آنچنان غیرممکن نخواهد بود. این نکته بخودی خود، میزان گستردگی و دامنه دار بودن این جنبش اعتراضی در سطح کشور اوکراین را از دو جنبه کمی و کیفی بما نشان میدهد و میتواند به عنوان یک نقطه ابهام یا یک نقطه ضعف یا یک نقطه سوال برانگیز در این جنبش اعتراضی قلمداد شود.

نکته مهم دیگری که باید برای ما سوال برانگیز باشد، عدم حضور یا اعلام همبستگی سندیکها و اتحادیه‌های کارگری یا کارمندی(چه سرخ، چه زرد) یا انجمن‌های دانشجویی کشور اوکراین در این جنبش اعتراضی می‌باشد. در هیچیک از کلیپ‌های ویدیویی یا اخباری که از این اعتراضات می‌بینیم، هیچگونه دسته یا گروه متشکل و سازماندهی شده‌ای، به عنوان مثال از انجمن‌های حمایت از حق و حقوق زنان یا دانشجویان یا کارمندان و کارگرانی که اعتصاب کرده اند و با خواسته‌های مشخص خود در این جنبش اعتراضی شرکت کرده اند، حتا در همان شهر کیف، نمی‌بینیم. این نکته که بخشی از طبقات یا اقشار یک جامعه به این درک ابتدایی رسیده اند که جهت دستیابی به حقوق و خواسته‌های مشترک، باید خود را در قالب یک ظرف مناسب به اسم یک اتحادیه، یا یک سندیکا یا یک انجمن سازماندهی کنند و به صورت متحد در راستای تحقق خواسته‌های خود به مبارزه ادامه دهند، نشانه داشتن بلوغ فکری و آگاهی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن بخش از مردم آن جامعه می‌باشد. این نکته بسیار مهمی است که در جنبش اعتراضی کنونی کشور اوکراین به چشم دیده نمی‌شود.

۲- آیا بجز مردم اوکراین، بازیگران دیگری در عرصه منطقه‌ای و جهانی در حوادث اخیر این کشور نقش دارند؟

ارزیابی علمی و منطقی یک جنبش اعتراضی و پیش بینی حوادث آینده آن جنبش اعتراضی بدون در نظر گرفتن نقش، میزان قدرت و اهداف مجموعه عوامل داخلی و خارجی دخیل در آن جنبش بصورت باید و شاید هرگز میسر نخواهد شد. یک چنین تحلیلی به دلیل اینکه تمام جوانب آن جنبش اعتراضی را در نظر نگرفته است، طبیعتاً با واقعیات موجود آن جنبش اعتراضی منطبق نبوده و نتیجتاً از درک پیش بینی معقول و منطقی حوادث آینده آن جنبش هم عاجز خواهد بود. یک چنین تحلیلی در حد یک بازگویی تاریخی ناقص یا یک تحریف تاریخی یا یک "نقلی سیاسی-تاریخی" صرف باقی مانده و تعیین تاکتیک یا استراتژی بر مبنای آن نه تنها نمی‌تواند راه گشا باشد، بلکه میتواند آن جنبش اعتراضی را به آنچنان کوره راه تاریخی منحرف کند که با تلاش پیگیر چندین نسل و تحمل خسارات فراوان به سختی قابل جبران باشد. به عبارتی می‌توان گفت که یک انقلاب زودرس، در شرایطی که مجموعه روشنفکران یک کشور از نظر کمی و کیفی آمادگی لازم را نداشته باشند، میتواند به یکی از مخربترین، خطرناک‌ترین و غیرقابل جبرانترین وقایع تاریخی آن کشور تبدیل شود. در این زمینه، از قیام نافرجام سال ۵۷ و به قدرت رسیدن رژیم اسلامی در ایران، می‌توان به عنوان یک نمونه‌ی بارز تاریخی و دستاورد تمام و کامل یکچنین تحلیل‌های بغایت سطحی، غیرعلمی و غیرمنطقی نام برد.

نگاه اجمالی به...

نیز به موافقت هیئت‌های روسی و انگلیسی تثبیت گردیده و افغانستان در آن کوچکترین اثری هم نداشته است.

غبار در این مورد می نویسد: "وزارت خارجه‌ی انگلیس توسط یادداشت ۱۷ اکتوبر ۱۸۷۲ عنوان سفیر لندن، لارڈ لوفتس، سرحدات و خاکهای افغانستان را برای دولت روس اینطور تعریف نمود:

- ۱- بدخشان با واخان از سر قول تا محل اتصال رود کوچک با دریای آمو
- ۲- سرحد شمالی از مناطق قندز، خلم و بلخ از نقطه‌ی اتصال کوچک تا بندر خواجه صالح
- ۳- مناطق آقچه، سرپل، میمنه، شبرغان و اندخوی که این آخرین انتهای سرحد شمالی افغانستان و ماورای آن به قبایل آزاد ترکان تعلق دارد.
- ۴- سرحد غرب افغانستان بین مناطق هرات و منطقه‌ی خراسان واضح بوده و حاجت تذکر ندارد.

در تعیین خطوط سرحدی شمالی کشور، نمایندگان انگلیس و روس هر یک پرنس گورچکوف و لارڈ گرانیول، در تعیین سرحد شمال غربی خط رجوی، علاو بر کرنل رجوی، نمایندگان روسیه و انگلیس آن ماموریت مهم را انجام داده اند. اما خط جنجالی دیورند که یک طرف آن امیر عبدالرحمان و جانب دیگر مارتیمر دیورند انگلیس بود، پیشاپیش توسط انگلیس ها آجندا و به تدریج امضای امیر کابل را زیر آن گرفته و به آن رسمیت دادند. غبار در این مورد می نویسد: "دیورند با شش نفر افسر (کلنل ایس، دکتر فن، لفتننت سمت، لفتننت مکمهان، مستراندل و مستر کلارک) و ۴۶۳ حیوان باربر، ۳۲۴ نفر عمله به راه خیبر داخل افغانستان شده و متعاقباً در کابل رسید. او در بگرامی از طرف یک کرنیل و یک تولی سواره و پنج کالسکه استقبال و در چهلستون جا داده شد. شب از طرف شهزاده حبیب الله خان در مهمانی مدعو گردید و یکروز بعد در باغ حشمت خان، منزل بیلاقی امیر عبدالرحمان خان به نزد امیر پیش شد. اما در مورد معاهده‌ی دیورند به نقل از کتاب فرهنگ: "بعد از چانه‌زنی‌ها میان طرفین تمهد شد که: ۱- حد شرقی و جنوبی مملکت جناب امیر صاحب از واخان تا سرحد ایران به درازی خط که در نقشه کشیده شده و آن نقشه همراه عهدنامه ملحق است، خواهد رفت.

۲- دولت عالی‌ه‌ی هند در ملکهایی که آن طرف این خط به جانب افغانستان واقع می باشند، هیچ وقت مداخله و دست اندازی نخواهند کرد و جناب امیر صاحب نیز در ملکهایی که بیرون این خطه به طرف هندوستان واقع می باشند، هیچ وقت مداخله و دست اندازی نخواهند نمود.

۳- پس دولت بهیبه بریتانیه متعهد می شوند که جناب امیر صاحب اسما و وادی بالای آن را تا چنگ در قبضه خود بدارند و طرف دیگر جناب امیر متعهد می شوند که هیچ وقت در سوات و باجو و چترال معه وادی ارنایوی یا به شکل مداخلت و دست اندازی نخواهد کرد. دولت بهیبه بریتانیه نیز متعهد می شوند که ملکی برمل را چنان که در نقشه‌ی مفصل که به جناب امیر صاحب دست بردار از ادعای

خود به باقی ملت وزیری و داور می باشند و نیز دست بردار از ادعای خود به چاگی می باشند.

۴- این خط سرحدبندی بعد از این به تفصیل نهاده و نشان کاری آن هر جا که ممکن و مطلوب باشد، به توسط برتش و افغانی کمیشنران کرده خواهد شد و مراد و مقصد کمیشنران مذکور این خواهد بود که به اتفاق یکدیگر به یک سرحد موافقت نمایند و آن سرحد حتی الامکان به عینه مطابق حدبندی‌یی که در نقشه که همراه این معاهده ملحق است باید بشود. لیکن محلیه حقوق موجوده دهات که به قریب سرحدی میباشد در مدنظر داشته شود.

۵- به نسبت مساله‌ی چمن جناب امیر صاحب از اغراض خود بر چهاونی جدید انگریزی دست بردار می باشند و حقوق خود را در آب سرگی تلری به ذریعه‌ی خرید حاصل نموده اند، به دولت بریتانیه تسلیم می نماید. بر این حصه سرحدبندی به حسب ذیل کشیده خواهد شد. خط سرحدبندی از سر کوه سلسله‌ی خواجه عمران نزدیک پشا کوتل که در حد ملک انگریزی می باشد، این طور می رود که مرغه چمن و چشمه‌ی شیروابه را افغانستان می گذارد، چشمه شیروابه عدل با بین قلعه‌ی چمن نو و تهانه- ی افغانی مشهور است، در آنجا به نام لشکرند می گذارد، بعداً از این خط حد عدل مابین ریلوی ستیشن و کوهچه به میان بلاک می رود و به طرف جنوب گشته شامل سلسله کوه خواجه عمران می شود و تهانه گواشه را در ملک انگریزی می گذارد و راه را که به طرف شوراوک از جانب مغرب و جنوب گواشه می رود، به تعلق می گذارد. دولت بهیبه‌ی بریتانیه هیچ مداخلت تا به فاصله نصف از راه مزبور نخواهد نمود.

۱- شرایط مزبوره این عهدنامه را دولت عالی‌ه‌ی هند و جناب امیر صاحب افغانستان این طور تصور می کنند که این یک کامل و خاطر خواه فیصله‌ی جمیع اصل اختلاف رای و خیال که در بین ایشان به نسبت سرحد مذکور بوده اند، می باشد. و هم دولت عالی‌ه‌ی هند و هم جناب امیر صاحب بر ذمه خود می گیرند که انفضال هر اختلاف فقرات جزیی به مثال آن نوع اختلاف که بر آن در آینده افسرهای مقرر جهت علامت نهی خط حدبندی غور و فکر خوانند نمود، به طریق دوستانه نموده خواهد شد تا که برای آینده حتی الامکان جمیع اسباب شک و شبهه و غلطفهمی مابین دو دولت برداشته شود و دور کرده شود.

۷- چون که دولت عالی‌ه‌ی هند از نیک نیتی جناب امیر صاحب به نسبت دولت بهیبه‌ی بریتانیه تشفی و اطمینان خاطر به طور کامل دارند و خواهش دارند که افغانستان را در حالت خودمختاری و استقلال و قوت ببینند، لذا دولت مومی الیه هیچ ایراد و اعتراض بر امیر صاحب در باب خریدن و آوردن اسباب جنگ در ملک خود نخواهد کرد و خود دولت موصوف چیزی معاونت و امداد به عطیه‌ی اسباب جنگ خواهند نمود. علاوه بر این، جهت اظهار اعتراف خودشان نسبت به طریقه‌ی دوستانه که جناب امیر صاحب در این گفت و گو و معامله ظاهر ساخته اند، دولت عالی‌ه‌ی هند قرار می دهند که برآن وجه عطیه‌ی سالانه‌ی دوازده لک روپیه که الان به جناب ممدوح داده می شود، شش لک روپیه سالانه مزید نموده شود.

محمود فلکی

بخش نخست

از آن جا که تاریخ شعر و ادب ما، تاریخ سیطره‌ی فرهنگ و شعر مردانه است، شاعران زن هنگامی که به بیان عشق می پرداختند، یا به دلیل ترس از شورانیدن اخلاق و سنت مسلط زمان بر علیه‌ی خویش یا به خاطر عدم دستیابی به معرفت خویشتن نگری، عمدتاً شعر مردانه می سرودند. هنگامی که شعر شاعران زن از رابعه تا پروین اعتصامی را می خوانیم، فضای مردانه‌یی بر آنها حاکم است؛ یعنی نگرش، نوع تصاویر و حسیت و ذهنیت در شعر این شاعران به گونه‌یی است که اگر نام آنها را از شعر حذف کنیم، نمی توان پی برد که این شعرها از درون یک زن جوشیده باشد. یعنی در این گونه شعرها ما هیچ گونه حسیت زنانه نمی یابیم، تجربه‌ی زنانه را حس نمی کنیم و درون زن را نمی بینیم. انگار همه چیز از بیرون به شعر تحمیل شده است. میزان رهاجویی شاعر، بیشتر از طریق برخورد شاعر با عشق مشخص می شود؛ زیرا عشق، خصوصی ترین و عاطفی ترین رابطه‌ی آدمی را آشکار می سازد؛ شاعری که بتواند از این رابطه‌ی عاطفی، چه به شکل تن نگاری و چه به شکل های دیگر، آزادانه سخن بگوید، نشان دهنده‌ی شور و شوق اوست در فراروی از قیدها. عشق در شعر اصولاً آرمان گرایانه تصویر می شود، و چون این تصویر با واقعیت زندگی هم‌نواپی ندارد، یعنی فراتر و بالنده‌تر گام می نهد، پس حتا گفتن از عشق در شعر در یک جامعه‌ی سنت زده که در چنبره‌ی اندیشه‌های کهنه و واپس مانده اسیر است، نوعی ستیز را در خود می پروراند. زمانی می توان در شعر به بیان صادقانه‌ی عشق و تجسم آن پرداخت که از درون وجود آدمی بجوشد. فروغ فرخزاد، نخستین زن در تاریخ شعر و ادب ماست که از درون خویش، درون زنانگی خویش به خود و جهان پیرامون نگرسته است. حتا در شعرهای آغازین و خام او که جنبه‌های اروتیک در آنها قوی است، فریاد زنی نهفته است که از جسم خود صادقانه سخن می گوید؛ و از آن جا که زن، همیشه در اسارت چندگانه، فرصت خویشتن نمایی نداشته، بازنمایی شوریدگی تن با بیان عریان و بی حجاب، در شعرهای آغازین فروغ، نشانگر خیزش انقلابی شاعری است که می خواهد خود باشد و از قراردادهای مردسالارانه و سنتی فرا رود و زن بودن خود را در سنجه‌ی انسانی فریاد کند. از همین جاست که درون‌مایه‌ی شعر فروغ را شور رهایی می سازد، که جانمایه‌اش، عشق است. شور رهایی در شعر فروغ مراحل متفاوت و اوج گیرنده‌یی را می پیماید: در آغاز، این شور و شوق در نیاز به گذشتن از سد اندیشه‌های واپس گرایانه‌یی است که ابتدایی‌ترین خواست عاشقانه‌ی آدمی را به بند اخلاق می کشد و مانع رهایی پیموند انسانی-عاطفی در اعتلای جسم و جان می شود:

وقتی که چشم های کودکانی عشق مرا

با دستمال تیره‌ی قانون می بستند

و از شقیقه‌های مضطرب آرزوی من

فواره‌های خون به بیرون می پاشید

وقتی که زندگی من دیگر

چیزی نبود، هیچ چیز، بجز تیک تاک ساعت دیواری،

دریاقتم، باید، باید، باید،

دیوانه وار دوست بدارم.

و چنین است که فروغ با بیان شوریدگی تن و جان، شور رهایی را باز می نمایاند؛ و این شور و شوق از مرحله‌ی جسمی-انسانی شعرهای آغازین، یا به قول او "آن روزهای خیرگی در رازهای جسم" به سوی صدای آرمانی-انسانی یا انسان در کلیت خود متبلور می شود:

تنها صداست که می ماند.

و سرانجام:

پرواز را به خاطر بسپار!

پرنده مردنی است.

یعنی در نزد او، شور رهایی از درون عشق از حد رابطه‌های معمولی فراتر می رود و در پهنه‌هایی مانند "صدا" و "پرواز" که تبلور رهایی ابدی اند، بازتاب می یابد. و چنین است که فروغ در انتقاد به پاره‌یی از شعرهای عاشقانه‌ی مرسوم می گوید: "برخورد این شاعران با مساله‌ی عشق، یک بر خورد صد درصد قشری است. عشق در شعر اینان عبارت است از مقداری تمنا و مقداری سوز و گداز و سرانجام سخنی چند درباره‌ی وصال که پایان همه چیز است، در حالی که می تواند آغاز همه چیز باشد. عشق روزنه‌یی به سوی دنیاها و اندیشه‌ها و افق‌های فکری و احساسی تازه‌یی نگشوده است؛ و همچنان در سطح چشم و

شور رهایی در شعر فروغ



ابروها و ساق‌ها و ران‌های زیبا که اگر آنها را از قالب انسانی شان جدا کنند، جز تصاویر پوکی نیستند، سر می خورد." (آرش، شماره‌ی سیزده، حوت ۱۳۴۵) و با همین اندیشه است که از درون شعر بانگ بر می دارد:

مرا به زوزه‌ی دراز توحش

در عضو جنسی حیوان چکار

مرا تبار خونی گل‌ها به زیستن متعهد کرده است

اما شور رهایی در شعر فروغ تنها در عرصه‌ی عشق آرمانی-انسانی نمی گنجد. وی در جستجوی دریچه‌های دیگری است در اجتماعی که خود در شعر "ایه‌های زمینی" تصویرش می کند؛ در سرزمینی که "خاک، مردگان را به خود نپذیرفت و خون بوی بنگ و افیون می داد و خورشید مرده بود." و چنین است که پایان شعر به سوی نور فریاد می زند:

آه ای صدای زندانی

آیا شکوه یاس تو هرگز

از هیچ سوی این شب منفور

تقی به سوی نور نخواهد زد؟

آه، ای صدای زندانی

ای آخرین صدای صداها...

یعنی شور فروغ، هر دو سوی رهایی را می آکند. سویی نخست آن، رهایی جسمی-فردی یا بازیابی هویت زنانه-انسانی خویش است و سویی دیگر، رهایی از بندهای عام اجتماعی است که دیگر جنسیت نمی شناسد. و این دو سویی رهایی، مانند دو نیمه‌ی یک کل واحد، مکمل یکدیگر اند و هرکدام از این نیمه‌ها بدون وجود دیگری، حیات واقعی خویش را ادامه نمی دهد. عدم حضور یا وجود هر یک از آن دو، نشان دهنده‌ی بیماری یا نقص و یا ناهنجاری جدی در جامعه است. از آن جا که فروغ پیوسته در پیوند با جهان زنده و نوین، پوست می اندازد، نگاه و شعر او مدام در حال شدن و دیگرگون شدن است. و این دگرگونی در یگانگی درون و بیرون شعر او رخ می دهد! یعنی هم اندیشه فرا می بالد و هم ساختار و زبان شعر تحول می پذیرد. چرا که بدون تحول اندیشگی، پایداری ساختار نوین ناممکن است. چون فروغ می خواهد از قید و بندهایی که از طبیعت زندگی به دور اند و یا طبیعت زندگی را مسدود و محبوس می کنند، فرا رود، پس خود به سوی آن چه که "طبیعی" است گرایش دارد. پس وقتی هر آن چه که ابزار قیدو بند می شوند، او علیه آنها "عصیان" می کند تا به رهایی دست یابد. در واقع، از آن جا که "گناه" وجه اخلاقی اسارت است، فروغ می خواهد با تن زدن به "گناه" از اسارت بگریزد. زیرا اخلاق برای این که انسان به رهایی نیندیشد، با تابوکردن بسیاری از لذت‌های خاکی، هر گونه رهاجویی را به "گناه" نسبت می دهد، تا بدین گونه ترس و وا همه مانع از خودیابی و استقلال اندیشه شود، و یا به زبان فروغ "ارواح کور و کودن" را فلج کند:

آنها غریق وحشت خود بودند

و حس ترسناک گنهکاری

ارواح کور و کودنشان را

مفلوج کرده بود.

پس وقتی فروغ با شور و شوق می گوید: "گنه کردم، گناهی پر ز لذت"، عصیانی است در برابر بند و اسارت و وحشت و برای دستیابی به شرایط طبیعی.

آیا امریکا از افغانستان...؟

تاخیر در امضای پیمان امنیتی کابل-واشنگتن، جنگ روانی گسترده‌یی را علیه افغانستان به دنبال داشته است. در تازه‌ترین هشدارها، جیمز دابینز، نماینده‌ی ویژه‌ی امریکا در امور افغانستان و پاکستان از فروپاشی دولت افغانستان در صورت ادامه‌ی بن بست کنونی روی امضای پیمان امنیتی کابل-واشنگتن سخن گفت؛ مقامهای استخباراتی ایالات متحد امریکا هم نسبت به بازگشت القاعده به افغانستان هشدار دادند؛ مارتین دیمپسی، رئیس ستاد مشترک ارتش ایالات متحد امریکا هم گفت: اگر تنش بر سر پیمان امنیتی میان کابل و واشنگتن همچنان ادامه یابد، شاید بخشی از نیروهای امنیتی افغان برای تامین مصوونیت خود با طالبان سازش کند؛ کاری که به باور او "دشمن" را قوی‌تر خواهد کرد. اینکه آقای دیمپسی از روی چه فاکت‌هایی به این نتیجه رسیده است هنوز روشن نیست.

پیش از آقای دیمپسی، باراک اوباما، رئیس جمهور ایالات متحد امریکا هم در گفتگوی تلفونی به رئیس جمهور کرزی هشدار داده است که اگر پیمان امنیتی امضا نشود، پس از ۲۰۱۴ یک سرباز امریکایی هم در افغانستان باقی نخواهد ماند و در ضمن به پنتاگون دستور داده است که برنامه‌ی "خروج کامل" از افغانستان را آماده کند. در این گیرودار، دبیر کل ناتو هم از این خط و نشان کشیدن‌ها پس نماند و به دولت افغانستان هشدار داد: اگر پیمان امنیتی را امضا نکنی، پس از دو هزار و چهارده ماموریتی در کشور شما نخواهیم داشت.

پیش از این هم، مقامهای غربی هشدارهایی از این دست داده بودند: خطر بروز جنگ داخلی و قطع کمک‌های خارجی

درازمدت برنامه‌ریزی نمی‌کرد.

رئیس جمهور کرزی پیمان امنیتی کابل-واشنگتن را امضا کند یا نکند، امریکا نیامده است که برود؛ دست کم به سه دلیل زیر:

۱. این دیگر از بدیهیات دانش ژئوپلیتیک است که افغانستان در موقعیت راهبردی و حساسی هستی یافته است. این کشور در مرکز کشورهای هسته‌یی آسیا است: چین، روسیه، هند و پاکستان، (ایران هم که سخت در تلاش رسیدن به سلاح هسته‌یی است). چین و روسیه رقیبان سرسخت ایالات متحد امریکا هستند و فعالیت این ابرقدرت را به ویژه در آسیا زیر نظر دارند. دولت واشنگتن هم که بیشترین توجه را به قاره‌ی آسیا دارد، برای نظارت بیشتر از عملکردهای روسیه و به ویژه چین که در حال تبدیل شدن به ابرقدرت جهانی است، از یکسو سعی دارد پایگاه‌های نظامی‌اش در کشورهای آسیای میانه را گسترش دهد و از سوی دیگر، می‌خواهد با ماندن در افغانستان، شمشیر داموکلسی برای ایران، روسیه و چین باشد.

۲. ایالات متحد امریکا که پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، به بهانه‌ی جنگ افغانستان شماری از نیروهایش را در کشورهای آسیای میانه جایجا کرد، اگر از افغانستان برود، دست کم ضرورت وجودی پایگاه نظامی ماناس در قرغیزستان از میان می‌رود و واشنگتن بهانه‌ی دیگری برای نگهداشت این پایگاه در آسیای میانه (یکی از حوزه‌های بزرگ نفتی جهان) نخواهد داشت. در حالیکه این پایگاه اهداف فراتر از نقش اکمالاتی در جنگ افغانستان دارد و فکر نمی‌کنم که امریکا آن را به سادگی ببندد. دولت

این دیگر از بدیهیات دانش ژئوپلیتیک است که افغانستان در موقعیت راهبردی و حساسی هستی یافته است. از این نظر، امریکایی‌ها میخواهند با ماندن در اینجا، شمشیر داموکلسی برای ایران، روسیه و چین که این آخری رقیب اصلی و جدی آنها است، باشند. تنها ایجاد چندین پایگاه بزرگ و مجهز نظامی در مناطق استراتژیک افغانستان که فکر نمی‌کنم برای حضور پنج‌ساله یا ده‌ساله ساخته شده باشد، میتواند این ادعا را ثابت کند.

در صورت امضانشدن پیمان امنیتی. اما رئیس جمهور کرزی این هشدارها را چندان جدی نگرفته و بر شرط‌هایش همچنان تاکید دارد.

صرف نظر از اینکه رئیس جمهور کرزی در شرط‌هایش صادق است یا نه، نفس این هشدارها و تاکید بیش از حد بر امضای پیمان امنیتی، اهمیت راهبردی ادامه‌ی حضور نیروهای امریکایی در کشور را بیشتر روشن میکند. این همه هشدار و خط و نشان کشی، این پرسش مهم را مطرح میکند که اگر امریکایی‌ها واقعاً شوق و شور رفتن در سر دارند، چرا اینهمه روی امضای پیمان امنیتی و ماندن در افغانستان تاکید میکنند؟ یا اینکه اگر میخواهند بمانند، میتوانند بمانند، پس چرا اینهمه دست به دامان رئیس جمهور کرزی اند که باید حتماً او این پیمان را امضا کند؟

اصرار کرزی بر پذیرش شرط‌هایش از سوی ایالات متحد امریکا، نشان میدهد که وی به درستی راهبرد آسیایی ایالات متحد امریکا را تجزیه و تحلیل کرده است و میدانند که این کشور به سادگی دست از سر افغانستان برنمی‌دارد. گرچه غرب و به ویژه ایالات متحد امریکا تلاش دارد با راهاندازی کارزار رسانه‌یی گسترده، چه از راه غول‌های رسانه‌یی خودی و چه از طریق رسانه‌های خصوصی افغانستان، این ذهنیت را نهادینه کند که افغانستان است که به غرب نیاز دارد نه غرب به افغانستان، اما تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که قدرت‌های بزرگ دنیا بر پایه‌ی یک راهبرد کلان جهانی به کشوری لشکر می‌برند و تلاش برای ماندن در کشورهای زیردست، بخشی از برنامه‌ی آقایی آنها بر جهان است. اگر ایالات متحد امریکا به افغانستان نیاز نداشت، پس از سیزده سال حضور در این کشور که ۷۰۰ میلیارد دالر هزینه داشته است، همچنان برای ماندن

برگی از تاریخ

حبیب الله کلکانی و نادر شاه به روایت تاریخ

"بچه‌ی سقو چون بر تخت سلطنت نشست، چند شب بعد راپورت یک عده منورین توسط مدیر دفتر استخبارات به او پیش شد که بر ضد حکومت فعالیت می نمایند. بچه‌ی سقو از آن چشم پوشید. چند شب بعد آن راپورت را مکرراً به او تقدیم کرد. اما بچه‌ی سقو هر مرتبه اغماض می نمود و سرانجام گفت: بگذار این لاتی‌ها را که آزاد بگردند، ببینیم که چه از دست شان می آید. حالا اگر من آنها را زندانی کنم، خواهند گفت که ما مرد هستیم که حبیب الله ما را بندی کرد، این تخت را خدا برایم داده و غیر از خدا دیگر کسی آنرا از من گرفته نمی تواند.

یک روز پیش خدمت حرمسرای در دفتر کار بچه سقو وارد شده گفت: امیر صاحب امر بدهید از خزانه یک دانه طلا برایم بدهند. پرسید: طلا را چی میکنی؟ گفت: موهای بی بی گگ(دختر نوزاد یکی از منسوبین حبیب الله) را بر روی آن قیچی می کنند. بچه‌ی سقو با عصانیت اظهار داشت که واه مویهای سر مومه‌اش را بر سرچی بریده بودند؟ برو کدام روپیه یا قران در خانه خواهد بود که بر سر آن موی بری نمایم.

بچه‌ی سقو که ارگ و شهر کابل را متصرف شد، نه به خزانه و اموال دولتی دست‌بردی به عمل آمد و نه قتل و غارتی در شهر صورت گرفت. رسوخ عقیدت آن قطاع الطریق به حضرت خالق و احساس امانت داری وی به مال ملت و ابراز شهامت او نسبت به مردم از ورای گزارشات متذکره با مقایسه غارت‌ها و جنایاتی که خلق و پرچم و بعداً سران اسلام شعار ملا مشرب‌ها در ظرف چندین سال ارتکاب ورزیدند، به خوبی مشاهده می شود.

به روز سوم یا چهارم اشغال کابل توسط حبیب الله، چند نفر از سپاهیان او هنگامیکه از چوک کابل عبور می کردند، یکی از آنها دستمال گل سیبی را از دکان یک بنجاره ربود که موجب غالمغال دکاندار گردید. تصادفاً در همین وقت سید حسین نایب السطنه‌ی سقاوی، به گردش بازارهای شهر برآمده و به مردم اطمینان می داد که به آرامی و خاطرجمعی به کار و بارتان مشغول باشید، هیچکس نمی تواند به شما و به مال و دارایی تان تعرض کند."

ولسمل، حسن، د ولس مل ژوند، جلد دوم، صفحه‌ی ۱۳۰۷

"در سال ۱۹۳۹ میلادی مطابق به ۱۳۱۸ خورشیدی، یک‌روز هنگامیکه مرحوم رحیم الله خان، وزیر فواید عامه به اینجانب و چند نفر از مامورین جوان و تعلیم یافته، بیانیه‌های نصیحت آمیز می نمود، اظهار داشت که شما گمان می کنید که من مفت و رایگان وزیر شده ام. حالانکه هزارها پستی و رذالت را پذیرفتم تا به این مقام رسیدم. چون مخبری یکی از وسایل پیشرفت بود، بعضی از جاه طلبان حتا از مخبری مربوطین و وابستگان خویش نیز دریغ نمیکردند. یک مامور نقلیات هنگامیکه گیر و گرفت حکومت به شدت جریان داشت، سالهای ۱۳۱۲، ۱۳۱۳ ش ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ به مکافات اینکه مخبری ماما و چند نفر از منسوبین خود را نموده آن بیچاره‌ها را به دستگاه حکومت معرفی کرده بود، به حیث مدیر عمومی نقلیات ارتقا یافت. از آن به بعد مدیریت عمومی نقلیات مانند ریاست ضبط احوالات توسعه یافته و در تمام ولایات یک ماموریت نقلیه بوجود آمد که در پهلوی امور مربوطه، وظیفه‌ی جاسوسی را نیز اجرا میکردند. همچنان ماموریت‌های مخابرات که در هر ولایت دستگاه تلفون و دیگر امور پستی را انجام میدادند، عضویت اداره‌ی استخبارات را نیز داشتند. به همان قسم، مدیریت هتل‌ها و مامورین منسوبه آن هم در هر ولایت به همان شکل وظیفه‌ی جاسوسی را اجرا می نمودند. در نتیجه انحطاط اخلاقی طوری گسترش یافت که در هر وزارت یک‌تعداد مامورین محض برای خشنودی وزیر جاسوسی میکردند. آنها هنگامیکه دوسیه-ی کار را نزد او میبردند، یک ورقه‌ی مخبری نیز در بین آن بود. یکی از مامورین وزارت خارجه روزی آنچنان ورقه را در بین دوسیه گذاشت، دوسیه را به ملاحظه‌ی وزیر پیش کرد، مرحوم علی محمد خان، وزیر خارجه حین ملاحظه‌ی اوراق چشمش به ورقه راپورت افتاده به مامورین مذکور گفت: آغا این ورقه‌ی تان مربوط به ریاست ضبط احوالات است، به آنجا ببرید و برای من هیچگاه نیابورید.

آنگاهی که متعلمین را به امریکا و اروپا می فرستادند، اولادهای مردمان قزلباش و هزاره و اولادهای مجرمین سیاسی از آن محروم بودند؛ همچنان شیعه مذهبان از شمول در فاکولته‌ی حقوق محروم شمرده می شدند، آنها در وزارت خارجه به کلی راه نداشتند و در مسلک عسکری تعداد جزئی که پذیرفته میشدند، هیچگاه از رتبه‌ی دگروال لوامشری بالاتر نمی رفتند."

ولسمل، حسن، د ولس مل ژوند، جلد دوم، صفحه‌ی ۱۲۶۵

برگرفته از کتاب د ولس مل ژوند، نوشته‌ی حسن ولسمل، جلد دوم، چاپ: ۱۳۸۹



نگاهی به سیاست...

فقر و بیکاری و یا در مجموع فاصله از کاروان مدنیت بشری است.

از جانب دیگر، به هر اندازه که منازعات سیاسی انکشاف یافته است، هویت‌های قومی تبدیل به هویت‌های سیاسی گردیده و هر گروه قومی که توسط سیاست‌ورزان مربوطه‌اش هدایت و رهبری گردیده، برای رسیدن به اهداف مطلوب از آن هویت برای تمرکز سازی شان بهره برده است.

اکنون کار به جایی کشیده که تکیه روی هویت قومی میان اقوام این سرزمین فراتر از باور مذهبی به یک فرهنگ درونی و عمیق فرامذهبی مبدل شده است. اگرچه در بسیاری از کشورهای غیرآسیایی موضوع نژاد و قومیت به تاریخ سپرده شده است، اما در افغانستان قوم‌زده و تبارباور، این روند به یک جریان گذرا به این زودی‌ها

ممکن به نظر نمی‌رسد.

دلایل مختلف وجود دارد که بر عمر طولانی این باور سرمایه‌گذاری می‌نماید. مهمتر از همه، جان سختی ساختار اداری، نظامی، سیاسی و فرهنگی قدرت در افغانستان است که مجال نفوذ در آن برای بسیاری از اقوام و تیره‌های تباری ممکن نیست. اگر در امریکا تا سال ۱۹۸۰ سیاه‌پوستان ۱۲ درصد کل جمعیت امریکا را تشکیل می‌دادند، در ساختار قدرت فرهنگی اعضای انجمن علوم سیاسی امریکا، ۳ درصد سیاه‌پوست فعالیت می‌کرد. ولی اکنون بعد از سه دهه یک سیاه‌پوست در راس قدرت دولتی برای دو دوره قرار دارد.

در جریان دهه‌ی اخیر که قدرت رای و نیروی بشری بسیاری از ملیت‌ها و اقوام دور از مدار قدرت به شکل نیروی نوین در سیاست وارد گردید، امیدواری‌های زودگذر بار آورد. اما واقعیت همچنان نشان داد که یخ قدرت به نفع هویت‌های دور از قدرت به این زودی‌ها

بررسی شتاب زده از...

آنها نشسته بودند که ما به دیدن شان برویم. متفقاً گفتیم ما نمی‌رویم. این به درد انقلاب نمی‌خورد. جای که خورده شد، کسی آمد و گفت که اعضای شورا در شورا جمع شده اند، شما بیایید به ملاقات آنها بروید. گفتیم ما امشب خسته هستیم، اعضای شورا را بعداً می‌بینیم، اگر حق مهمانی را رعایت می‌کردند آنها باید می‌آمدند، اگر هم مراعات نکردند، عجله‌یی نداریم. آنها گفتند که این درست نیست. بحث باز شد، من گفتم، اگر شما وضعیت انقلاب و انقلاب اسلامی را رعایت می‌کنید، نه تشریفات و تیراندازی تان درست است، نه هم اعضای شورای تان آن جا نشسته که مراحل داشته باشند که مثل سلاطین قبلی که مردم از دور می‌آیند به زیارت آنها بروند. اگر چلیپا می‌کشید که ما نه انقلابی هستیم نه انقلابی عمل می‌کنیم، مثل حکومت‌های زمان سابق عمل می‌کنیم، باز این عمل تان درست نیست. برای این که هر کس دعوت می‌شود، اولین کسی که به استقبالش می‌آید، رئیس آن منطقه است. مثال زدم که وقتی قذافی روسیه می‌رود، با این که رئیس دو میلیون جمعیت است، ولی برژنف در راهش می‌آید با این که رئیس حزب مارکسیستی چند میلیونی و چند صد میلیونی است و یک ابر قدرت شرق به حساب می‌رود.

از سلاطین گفتم، گفتم شما این گونه کج‌دار و مریز برخورد نکنید. یا انقلابی باشید اگر هم نیستید، از راهش وارد شوید. ما به دعوت شما آمدیم، در راه نیامدید حالا در شورا نشسته اید که ما به زیارت تان برویم! ما را برای زیارت کردن خواسته اید؟ پس همان شاروال یا ولسوال خودش آمد و گفت: من یک ولسوال هستم. آن چیزهایی که طاغوتی می‌گویند، نیست. من یک آدم فقیر هستم. گفتم، والله این حرف شما مثل حرف تره کی می‌ماند که در کاخ داوود نشسته بود، پس می‌گفت، ببینید داوود این جا چطور طاغوتی بوده، خانه و زندگی اش را ببینید، از مرا ببینید در فلان جا یک خانه‌ی گلی دارم که دو اتاق بیشتر ندارد. کسی برایت گفته، داوود پس از ۹ سال صدراعظمی و پنج سال ریاست جمهوری آمده در کاخ نشسته، تو تا دیروز سرگردان و بیکار بودی، حالا به قدرت رسیدی، به کاخ نشست. در آن کاخ نشستگی که به مردم نشان دهی و بگویی من یک رئیس جمهورم در خانه‌ی گلی زندگی می‌کنم و داوود در کاخ می‌نشست.

حالا تو این جا، تازه از راه رسیده، هر چه امکانات دولتی بوده، گرفتی از آن استفاده می‌کنی. در این مساله پیچیدگی، زیاد صحبت کردیم، ولی در شورا نرفتیم. ما که در جاهای دیگر از انقلابیون برداشت

نمی‌شود. اما اگر روال بدینگونه سیر کند، برای سیاستگران حاکم ورود آن هویت‌ها به دایره‌ی قدرت به تدریج الزامی می‌گردد. در رفتار جدید سیاسی که قدرت مدیون رای می‌باشد، صاحبان رای بعد از چند بار تجربه، خود به خود جریان ورود به قدرت را به آزمون گذاشته و برای به قدرت رسیدن، از رای به وجه بهتر استفاده خواهند کرد.

چون در ساختار اجتماعی افغانستان همواره قومیت‌باوری در رده‌ی اول قرار داشته، فعالیت سیاسی و شکل‌گیری احزاب سیاسی هم آن روند را دنبال و بر مبنای ساختار قومی، احزاب سیاسی شکل گرفته است. در صورت استمرار این روند، جریان‌های سیاسی حتا اگر با باور مدرن هم فعالیت کنند، بدنه‌ی واقعی ساختار اجتماعی آنان را اقوام تشکیل داده و سیاست را همچنان در محور باور قومی تداوم می‌بخشند.

حتا ائتلاف به ظاهر سیاسی در این کشور در واقع ائتلاف

داشتیم، این هم نامش شورای انقلابی است. حالا هر چه درست کرده بهشتی هم همان را می‌خورد. لازم نیست برای ایشان مرغ پلو باشد. همان نان جو را همه یکجا می‌خورد والی شورا آمد که شما امشب از طرف ولسوال مهمان هستید. خوب اگر از طرف ولسوال مهمان هستیم باید خود غذا تهیه می‌کرد نه این که ما را سر هوتلی بیچاره تپ (تحمیل) کرده، چند خوراک غذا آورد. ما تصمیم گرفتیم که خود هر کدام پول غذای خود را بدهیم تا هوتلی ضرر نکند. به زیارت شورا هم نرفتیم. شب گذشت، فردایش هم جمعه بود. صمدی به عنوان معاون بهشتی آمد و اصرار کرد که بیایید در شورا یک غذای فقیرانه درست کردیم، همه می‌خوریم. گفتیم، در همین هوتل هم غذا درست کرده، همین جا هستیم. صحبت‌های زیادی شد... گفت: ما این جا یک شوربا درست می‌کنیم، بیایید! گفتیم، با این جار و جنجال و صحبت‌ها اقلاً بهشتی می‌آید معاونش نان درست کرده پس می‌نشینیم و صحبت می‌کنیم. باز بهشتی نیامد. گفتند: آقا از غذا پرهیز است. غذای

لایحه‌های موثر اجتماعی این منطقه بود که به دور از هر گونه وابستگی و تحریکات شبکه‌های استخباراتی کشورهای منطقه شکل گرفت. این شورا که برون از ساختار اجتماعی هزاره‌ها نفوذ اندک داشت، یک‌نوع فدرالیسم فرهنگی و قومی را نمایندگی میکرد. این حرکت خودجوش که به زودی ساختار ابتدایی اداری‌اش را به جای ادارات دولتی گذشته عیار کرد، هزاره جات را به هفت ولایت و تحت نظر یک نفر بنام والی قرار داد. اما از آنجاییکه بعد از تهاجم ارتش سرخ ماهیت سرسپردگی و باورهای فکری رژیم بی‌نقاب گردیده بود، جنبش خودجوش اجتماعی زیر تاثیر تبلیغات فرهنگی روحانیون به یک‌نوع اسلام سیاسی گرایش یافت. با وجود آنکه تا آن هنگام ملاکان و خوانین هزاره در عرصه‌ی اقتصادی و اجتماعی از تاثیر قابل توجه برخوردار بودند، به تدریج جایگاه آنان توسط روحانیون و قوماندانان جهات که اغلب از درون طبقات متوسط و پایین برخاسته بودند، اشغال و آنان بنا به پیشینه‌ی تاریخ به عنوان نیروهای ستمگر آماج یک‌نوع مبارزه‌ی سیاسی

جنبش خودجوش اجتماعی زیر تاثیر تبلیغات فرهنگی روحانیون به یک‌نوع اسلام سیاسی گرایش یافت. با وجود آنکه تا آن هنگام ملاکان و خوانین هزاره در عرصه‌ی اقتصادی و اجتماعی از تاثیر قابل توجه برخوردار بودند، به تدریج جایگاه آنان توسط روحانیون و قوماندانان جهات که اغلب از درون طبقات متوسط و پایین برخاسته بودند، اشغال و آنان بنا به پیشینه‌ی تاریخی به عنوان نیروهای ستمگر آماج یک‌نوع مبارزه‌ی سیاسی طبقاتی گردیده و با پایه‌های اجتماعی دیروزشان در یک‌نوع منازعه‌ی سیاسی اقتصادی درگیر شدند. این وضعیت برای رژیم نوپای اسلامی در ایران زمینه داد تا با استفاده از روحانیون جوان که اغلب در آن جغرافیا درس خوانده بودند، اوضاع را به نفع خود مدیریت نماید.

طبقاتی گردیده و با پایه‌های اجتماعی دیروزشان در یک‌نوع منازعه‌ی سیاسی اقتصادی درگیر شدند. این وضعیت برای رژیم نوپای اسلامی در ایران زمینه داد تا با استفاده از روحانیون جوان که اغلب در آن جغرافیا درس خوانده بودند، اوضاع را به نفع خود مدیریت نماید. بناً مبارزه علیه رژیم در این مناطق زیر فشار قرار گرفته و به شکل مبارزه در برون از ساختار علیه رژیم و مجادله در درون برای جابجای طبقات اجتماعی نوین مبدل گردید.

شورای اتفاق به زودی درگیر منازعه‌ی خونین داخلی با مخالفان گردید. مخالفان شورای اتفاق که بعدها به تنظیم هشتگانه معروف گردید، در مجموع متاثر از رهبری انقلاب اسلامی در ایران بودند. این منازعه به زودی حملات نیروهای جنگی مربوط به شورای اتفاق را بر قشله‌های عسکری و نیروهای رزمی اتحاد شوروی تضعیف و خود آماج حملات مخالفان قرار گرفت.

عده‌ی وسیعی در آن مقطع به این باور بودند که این حملات توسط افراد نفوذی حزب توده‌ی ایران که با

رژیم این کشور در اوایل هماهنگ بود و از مبارزات ضد امریکایی آن دفاع می‌نمود، به نفع حزب دموکراتیک خلق افغانستان جهت تضعیف حملات بر رژیم کابل برنامه‌ریزی گردیده است.

ولی بنا به اسناد منتشره، در این حملات حلقه‌ای قدرتمند رژیم ایران که در مبارزه با امریکا حمایت اتحاد شوروی را لازم و ضروری می‌پنداشتند، دست داشتند.

دولت آبادی که در این مورد خاطره‌نگاری نموده می‌نویسد: "ولی بابه هوای دیگری دارد. خود می‌گوید: "به خاطر این مساله سراغ دوست‌های ایرانی رفتیم تا با ما همکاری کنند. محمد منتظری را سراغش رفتیم. یک ساختمان در دانشگاه بود، همه‌ی جنبش‌ها، لبنانی‌ها، جزیره، صحراء فلسطینی‌ها، عراقی‌ها و افغانی‌ها {افغانستانی‌ها} جمع شده بودند. ما هم رفتیم. چند شب که ماندیم گفتند: بیایید یک جریان را به وجود بیاوریم. سه چهار شب صحبت شد و یک شب در رابطه با افغانستان صحبت کردیم. گفتیم که در رابطه با افغانستان چه حرف دارید و چه کار می‌کنید؟ ایشان مطرح کرد که انقلاب افغانستان امروز یک طرف‌اش امریکا است و یک طرف‌اش روسها، و ما روسها را از امریکا ترجیح می‌دهیم. اگر شما مترقی‌ها یکجا نشوید، مرتجعین در افغانستان میدان را از پیش شما می‌برند. گفت: مثلاً آصف و این‌ها و بحث زیاد شد... من(مزاری) موافقت نکردم که با مجاهدین خلق همکاری کنیم. در اینجا خیلی قهر محمد آمد و گفت: اگر با مجاهدین خلق همکاری کنی، پادگان نظامی، سلاح، دفتر، نشریه، رادیو و همه چیز در اختیار توست. ماشین و همه چیز را می‌خواهی و اگر هم همکاری کنی، یعنی ما یک موضوع مشخص داریم، یک سیاست مشخص داریم در ایران و در انقلاب و نمی‌گذاریم که کسی کمک کند، مگر این که از ایران بیرون بروی. پیش آقای خامنه‌یی رفتیم و گفتیم: به ما، محمد منتظری این طور می‌گوید و ما هم هیچ تصمیم گرفتیم که از ایران بیرون برویم، چون هیچ وقت با مجاهدین خلق همکاری نمی‌کنیم. آقای خامنه‌یی گفت: نه نه، این مساله درست نیست و شما هم این طور فکر نکنید که در ایران تصمیم گیرنده‌ی همه محمد است و این موضع محمد در باره‌ی شما درست نیست و شما همین جا کار تان را بکنید، اتحاد و عدم اتحاد مال خودتان است و کسی نمی‌تواند سر شما تحمیل کند، شما این جا باشید، هرچه در توان جمهوری اسلامی است، در اختیار انقلاب افغانستان می‌گذارد."

ادامه دارد

۴ حوت ۱۳۹۲ هجری خورشیدی

از اعلامیه‌های مرکز مطالعات صلح و توسعه:

کشتار سربازان ارتش در کنر، فاجعه‌ی که باید دولت کابل را بیدار کند



درستی نمیداند که طالبان از چه ماهیت وابستگی و فرومایگی برخوردار اند و چقدر با صلح و سازش بیگانه. ج: طالبان با این جنایت فراموش ناشدنی، یک بار دیگر نشان دادند که به مراتب سازماندهی شده و هوشیارتر از دولت کابل عمل میکنند و اگر تلاشی هم برای صلح دارند، جبهه‌ی نظامی خود را با شدت و حدت زیاد حفظ میکنند، تا قدرت چانه‌زنی بیشتری در گفتگوهای صلح داشته باشند. اما دولت افغانستان در سیاست و جنگ با این گروه خیلی ناشیانه، احساساتی و چند پهلو برخورد میکند؛ گاهی طالبان را "برادر ناراضی"، گاهی "برادران فریب خورده" و گاهی هم مزدور و اسیر بیگانگان میدانند. دولت افغانستان با یک اشاره‌ی فریبده‌ی طالبان برای صلح، ده‌ها تن از زندانیان خطرناک این گروه را که در جنایت‌های گسترده علیه نیروهای امنیتی و مردم افغانستان دست داشته اند، از زندان بگرام آزاد میکند؛ افرادی که پس از رهایی از زندان با پیوستن دوباره به صفوف طالبان، جنایت‌هایی از نوع کشتار کنر را راه‌اندازی میکنند. تنها ضعف‌ها و بی‌کفایتی‌های دولت کابل مساله نیست؛ حامیان بین‌المللی افغانستان نیز تا هنوز برای پایان‌دادن به بحران کنونی کشور صادقانه عمل نکرده اند و پشت پرده معامله‌گری‌های خودشان را دارند.

مرکز مطالعات صلح و توسعه در حالیکه کشتار سربازان ارتش از سوی طالبان در ولایت کنر را به شدت نکوهش میکند، به این باور است که اگر دولت کابل میخواهد فاجعه‌هایی از نوع کنر در آینده تکرار نشود، باید در رویکرد منفعلانه‌اش نسبت به طالبان بازنگری کند و با تغییر در استراتژی امنیتی خود، در برابر گروهی که موجودیت آنرا به رسمیت نمی‌شناسد و حاضر به گفتگوی سیاسی با آن نیست، تهاجمی و قاطع عمل کند.

تروریستان با کشتن سربازان ارتش، شاید تصور کنند که میتوانند روحیه‌ی نیروهای امنیتی افغان را کم کنند، اما تجربه نشان داده که با هر حمله‌ی تروریستی، روحیه‌ی جنگی سربازان افغان بیشتر از گذشته شده است و نفرت و انزجار مردم افغانستان هم نسبت به هراس‌افکنان افزوده‌تر.

طالبان در حمله‌ی در ولایت کنر، ۲۱ تن از سربازان ارتش کشور را کشتند. منابع امنیتی به رسانه‌ها گفته اند که صدها تن از تروریستان طالب که دهشت‌افکنان خارجی نیز در میان شان بوده اند، بامداد ۴ حوت به پاسگاه ارتش در ولسوالی غازی آباد کنر یورش بردند که پس از مقاومت دو ساعته‌ی سربازان افغان، ۲۱ تن شان را کشته و ۸ دیگر آنان را با خود بردند.

کشتار سربازان ارتش که در خطرناکترین محل‌ها در برابر دشمن تروریست و بی‌رحم سینه سپر میکنند تا شهروندان کشورشان مصوون بمانند، یک بار دیگر خشم و نفرت مردم را نسبت به تروریستان طالب برانگیخته است. این کشتار فاجعه‌ی بزرگی برای دولت و مردم افغانستان میباشد؛ فاجعه‌ی که به سادگی فراموش‌شدنی نیست. اما کشتار سربازان ارتش در کنر از سوی طالبان چند موضوع را روشن‌تر کرد:

الف: طالبان، گروهی که این جنایت را انجام داده است برای صدمین بار نشان داد که کوچکترین ارزش و اهمیتی به ندهای صلح دولت قایل نیست و همچنان با رویکرد تروریستی به کشتار افغانها ادامه میدهد. هر قدر که دولت کابل عذر صلح و مذاکره پیش میکند و تروریستان را "برادر ناراضی" خطاب میکند، دهشت‌افکنان به همان میزان، پرنرزی و باجرت‌تر به حمله‌های تروریستی می‌پردازند. این حمله یک بار دیگر به مقامهای افغان گوشزد کرد که طالبان در صدد به دست‌آوردن تام و تمام قدرت اند و فکر میکنند با خروج نیروهای بین‌المللی از افغانستان که به باور آنان نشان‌دهنده‌ی شکست ناتو و ایالات متحد آمریکا در کشور است، میتوانند با سقوط دولت افغانستان، امارت اسلامی شان را دوباره برقرار کنند.

ب: دولت افغانستان در قضیه‌ی گفتگوهای صلح با طالبان دچار توهم شده است. وقتی کوچکترین صدای صلح از منابع نزدیک به این گروه شنیده میشود، دولت رئیس‌جمهور کرزی با خودشیفتگی عجیبی به روند صلح یک‌سویه‌ی که خود به راه انداخته است، امیدوار میشود. پس از آنکه معصم آغا جان، از اعضای سابق شورای کویته اعلامیه‌ی در مورد ضرورت گفتگوهای صلح میان دولت افغانستان و طالبان منتشر کرد، دو روز پیش، رئیس‌جمهور کرزی در دیدار با اعضای شورای علما با خوش‌بینی گفت، زمینه‌ی صلح با طالبان فراهم شده است. اما کشتار سربازان ارتش در کنر از سوی این گروه، آنهم دو روز پس از این گفته‌ها نشان میدهد که حتی رئیس‌جمهور کرزی هم به

- طالبان، گروهی که این جنایت را انجام داده است برای صدمین بار نشان داد که کوچکترین ارزش و اهمیتی به ندهای صلح دولت قایل نیست و همچنان با رویکرد تروریستی به کشتار افغانها ادامه میدهد.**
- هر قدر که دولت کابل عذر صلح و مذاکره پیش میکند و تروریستان را "برادر ناراضی" خطاب میکند، دهشت‌افکنان به همان میزان، پرنرزی و باجرت‌تر به حمله‌های تروریستی می‌پردازند. این حمله یک بار دیگر به مقامهای افغان گوشزد کرد که طالبان در صدد به دست‌آوردن تام و تمام قدرت اند و فکر میکنند با خروج نیروهای بین‌المللی از افغانستان که به باور آنان نشان‌دهنده‌ی شکست ناتو و ایالات متحد آمریکا در کشور است، میتوانند با سقوط دولت افغانستان، امارت اسلامی شان را دوباره برقرار کنند.**

دو‌هویت‌تر هشت‌انچه و شش‌توپ کوهی سه‌پونده، طور هدیه به امیر تقدیم نمود. تا جایکه به تاریخ جغرافیای سیاسی و عمدتاً موضوع تعیین خطوط سرحدی ارتباط می‌گیرد، مردم افغانستان و زمامداران آن در تعیین خطوط سرحدی این کشور، از همان آوان شکل‌گیری این کشور در جغرافیای سیاسی جهان نقش نداشته‌اند. در تعیین سرحدات غربی کشور که به ریاست میجر جنرال سرفردریک گولدسمیت در سال ۱۸۷۲ و به اشتراک محمد معصوم خان، نماینده‌ی ایران و بعدها مکهمن انگلیسی صورت گرفت، نماینده‌ی انگلیس به طور یک‌جانبه موضوع را به بررسی گرفته و در تعیین سرحدبندی بدون درنظرداشت کشورهای ذیدخل اعلام حکمیت نموده است. به همین ترتیب خطوط سرحدات شمالی کشور...

دوامدار و بر مبنای معاهده‌ی که باید بین جانبین عقد گردد، امداد مالی کند و اسلحه و تجهیزات حربی بدهد تا افغانستان بیش از پیش برای مقابله با روسیه آماده گردد. اما انگلیس‌ها که در آن عهد وضعیت دشوار امیر و رقبا را دقیقاً زیر نظر داشتند، مطالب ذیل را در جواب امیر نگاشته و ارسال کردند. از آنجا که در این اواخر علائق دوستی در بین طرفین نسبت به سابق محکم‌تر شده، حکومت انگلستان هر اقدامی را که از طرف رقیبان امیر برای ضعیف ساختن مقام او به عنوان امیر کابل و مشتعل ساختن جنگ داخلی صورت بگیرد، با عدم رضایت خود مقابله می‌کند و سعی می‌نماید که وقتاً فوقت حکومت والا حضرت شان را با وسایلی که شرایط و اوضاع اجازه بدهد، تقویت نماید. به حیث اثبات عملی این حسن نظر، ویرا تقدماً مبلغ شش‌لک روپیه هندی با ۶۵۰۰ تفنگ، چهار توپ ۱۸ پوند قلعه کوب،

نگاه اجمالی به ارتباطات و معاهدات زمامداران افغانی با دولت‌های غربی

بفش دوم

اش در طول تاریخ، تکیه روی آن دو پدیده‌ی مورد نیاز برای حاکمیت بوده است. حتا سید نور محمد شاه قندهاری، صدر اعظم امیر شیر علی خان که مرد آزادمش بود، آن دو مطلب را پیشنهاد کرده است. فرهنگ در این زمینه می‌نویسد: "پیشنهاد سید نور محمد شاه، نماینده‌ی امیر به انگلیسها دو مطلب بود. اول: چون روس‌ها در ترکستان به استقامت افغانستان در حال پیشرفت می‌باشند و این امر خطر مشترکی را برای افغانستان و هندوستان ایجاد کرده است، باید حکومت انگلیس به افغانستان به طور

پیشینه‌ی تاریخی این سرزمین نشان می‌دهد که مشکل اساسی‌یی که زمامداران این کشور با آن روبرو میگردند، چگونگی روابط با کشورهای همسایه و جامعه‌ی جهانی است. در این زمینه ارسال سلاح و ساز و سامان جنگی و کمک نقدی به زمامداران این کشور انعکاسی از حسن نیت و همکاری روابط برونی و قطع آن امکانات، جنگ‌های داخلی و یا بحران‌های دیگر را به دنبال داشته است. توقع عمده‌ی زمامداران افغانی هم از دوستان برونی